

ناصر بیات*

مواضع و عملکرد نتانیا‌هو در قبال روند صلح خاورمیانه

۶۱

مقدمه

بنیامین نتانیا‌هو، نخست وزیر پیشین اسرائیل، در قبال روند صلح خاورمیانه، سیاستی دوگانه و متناقض در پیش گرفت. وی از یک سو التزام خود به پیشبرد روند صلح را اعلام کرد و حتی با امضای موافقتنامه‌های الخلیل و وای ریور در این مسیر گام برداشت و از سوی دیگر، از اجرای تعهدات پذیرفته شده در این روند، سرباز زد. نتانیا‌هو در مراحل مختلف مذاکرات نیز سرسختی زیادی از خود نشان داد. به نظر می‌رسد مواضع و عملکرد نتانیا‌هو در قبال روند صلح خاورمیانه، حاصل فشارهای دوگانه و بعضاً متضادی بوده که از طرف محیط خارجی اسرائیل برای پیشبرد روند صلح و از طرف جریان راست اسرائیل برای منحرف کردن آن وارد می‌شد. طرز تلقی سیاست خارجی کشورها به عنوان پاسخی به محرک‌های خارجی و فشارهای داخلی و حاصل تعامل آنها و دیدگاه جیمز روزنا در مورد انطباق سرسختانه برخی واحدهای سیاسی، دیدگاه مناسبی جهت تجزیه و تحلیل چرایی و چگونگی رفتار سیاست خارجی اسرائیل ارائه می‌دهد. در این مقاله، ضمن تشریح دیدگاه روزنا، در این زمینه و در چارچوب آن، به بررسی نقش جریان راست در شکل‌گیری مواضع و شیوه عملکرد دولت نتانیا‌هو در قبال روند صلح خاورمیانه می‌پردازیم.

* فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد در رشته روابط بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی
مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد سوم، ۱۳۷۹، ص ۹۸ - ۶۱.

اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

رهیافتی برای مطالعه

در مطالعات سیاست خارجی، سه روش یا رویکرد تجزیه و تحلیل، مبتنی بر سه سطح تحلیل، می‌توان مشاهده کرد: روش تحلیل کلان نظام؛ روش تحلیل خرد نظام؛ روش اتصال دو سطح کلان و خرد. البته روش اتصال دو سطح تحلیل برای مطالعات سیاست خارجی، مناسب‌تر به نظر می‌رسد، چرا که بنا بر آن می‌توان، بدون غلطیدن به دام ناکارآمدیهای کاربرد جداگانه هر یک از دو رویکرد خرد و کلان، سیاست خارجی کشورها را به عنوان پاسخی به محرکهای خارجی و فشارهای داخلی و حاصل تعامل آنها، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

«جیمز روزنا» از جمله نظریه پردازانی است که سعی در اتصال دو سطح تحلیل داشته است. دیدگاه وی در مورد «انطباق جوامع ملی»^۱ و بویژه الگوی «انطباق تهاجمی (سرسختانه)»^۲ چشم انداز مناسبی برای مطالعه رفتار سیاست خارجی اسرائیل به دست می‌دهد.^۳ انطباق، مفهومی است که روزنا جهت بررسی نحوه مواجهه واحدهای سیاسی با محیط و تعیین برخی الگوهای تعاملی و وابستگی متقابل امور داخلی و خارجی کشورها به کار می‌گیرد. از این دیدگاه، هر واحد سیاسی، به عنوان یک موجود زنده، باید برای بقا و پیشرفت، با محیط خود انطباق یابد.

برای واحد سیاسی، انطباق به این معناست که تغییر در الگوی کنش و واکنش اساسی آن که حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اش را تأمین می‌کند، باید در درون محدوده‌هایی که حداقل برای اعضای آن قابل قبول است، انجام گیرد. به این ترتیب، یک رفتار، زمانی انطباقی خواهد بود که از عهده تغییرات محیط خارجی برآید و خود، محرک تغییراتی در آن شود که در حفظ ساختارهای اساسی آن در درون محدوده‌های قابل قبول، موثر است. منظور از ساختارهای اساسی، الگوهای کنش متقابلی است که حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اصلی جامعه را تشکیل می‌دهد و منظور از محدودیتهای قابل قبول، اشاره به نقاطی است که در میان آن، تغییرات در ساختارهای اساسی واحد سیاسی را از حفظ الگوهای اساسی یا تغییر این الگوها، از طریق گزینه‌ها و روندهای آن، باز نمی‌دارد.^۴

از دیدگاه جیمز روزنا، سیاستهای واحدهای ملی، چه انطباقی باشند و چه غیر انطباقی،

حداقل از یک منبع مشترک به نام «نیاز به حفظ ساختارهای اساسی» در درون محدوده های قابل قبول، به همراه تلاش برای دستیابی به موازنه ای بین تغییرات و درخواستها از درون جامعه از یک طرف و تغییرات و درخواستهای محیط از طرف دیگر، منبعث می شوند. چهار جهت گیری عمده برای حفظ این توازن بین محیط داخلی و محیط خارجی اعتبار دارد:

- «انطباق رضایتمندانه»^۵ - که در آن، واحد سیاسی سعی می کند تا ساختارهای خود را در درون محدوده های قابل قبول، از طریق موازی کردن آنها با تغییرات و تقاضاهای ناشی از محیط حفظ کند.

۶۳

- «انطباق تهاجمی (سرسختانه)» - که در آن، واحد سیاسی سعی می کند تا محیط و خواسته های آن را با ساختارهای اساسی خود منطبق سازد.

- «انطباق تبلیغی»^۶ - که در آن، واحد سیاسی می تواند خواسته های ساختاری و محیطی خود را با توجه به یکدیگر شکل دهد. (مثلاً با تلاش برای ایجاد تعادلی بین آنها)

- «انطباق محافظتی»^۷ - که در آن، واحد سیاسی سعی می کند در درون محدودیتهایی که ساختارها و محیط موجود بر یکدیگر تحمیل می کنند (با حفظ تعادل بین آنها)، به حیات خود ادامه دهد.^۸

انطباق تهاجمی (سرسختانه)

انطباق تهاجمی، الگویی مناسب برای تجزیه و تحلیل کنش و وابستگی متقابل محیط داخلی و محیط خارجی در شکل دهی به سیاست خارجی مثل اسراییل ارایه می دهد. بویژه، نقشی که گروههای فشار در هدایت دولت به اتخاذ چنین سیاستی ایفا می کنند، چارچوب مناسبی برای بررسی و مطالعه نقش جریان راست در سیاست خارجی اسراییل در آن محیط عملیاتی که نتانیاهو با آن مواجه بود، به دست می دهد. انطباق تهاجمی، به این معناست که تحت هیچ شرایطی، واحد سیاسی، مشخصه های داخلی اصلی خود را در پاسخ به خواسته های نشأت گرفته از محیط، تغییر نخواهد داد. در مقابل، رفتار خارجی آن به گونه ای جهت خواهد گرفت که محیط را با مشخصه های ذاتی خود موافق و

منطبق سازد. نکات و ویژگیهای اصلی این شیوه رفتاری به طور خلاصه عبارتند از:

۱- تلاش واحد سیاسی برای منطبق کردن محیط با خواسته‌ها و ویژگیهای اساسی خود.

۲- بی میلی برای چانه زنی با محیط که ریشه در بی علاقه‌گی به پذیرش هرگونه تغییری در ساختارهای اساسی آن دارد.

۳- مفروض این جوامع آن است که در بازی با حاصل جمع صفر شرکت دارد.

۴- مبنای اساسی انطباق تهاجمی، وجود یک نهاد، هنجار و یا گروه اجتماعی قدرتمند و انعطاف ناپذیر است که صاحب منصبان واحد سیاسی را بیشتر پاسخگوی خواسته‌های خود می کند تا خواسته‌های نظام بین الملل.

۵- فقدان موازنه در اهمیت و اولویت گذاری ساختارهای داخلی در جوامع تهاجمی.

۶- عرصه داخلی سیاست در این جوامع، نه تنها در مقابل با انطباق تهاجمی در عرصه سیاست خارجی قرار نمی گیرد، بلکه به عکس، زمینه لازم را برای اتخاذ این سیاست فراهم می آورد.

۷- طرفداری از استبداد و وجود یک سیستم حزبی رقابتی.

۸- نیاز به نوآوری و همچنین آشتی ناپذیری و آمادگی برای توسل به مداخله و نیروی نظامی.

۹- تلاش برای جذب بازارها و منابع اقتصادی و کمکهای نظامی جدید و خودداری از صراحت در تعهدات و از ورود به جزئیات پروتکل‌های دیپلماتیک. این، لزوماً به معنای نظامی گرا بودن این جوامع نیست.

۱۰- نقش تعیین کننده نخبگان نظامی در فرایند تصمیم گیری و احتمالاً وجود یک کابینه یا رییس دولت مقتدر.

۱۱- علی رغم بی میلی این جوامع به چانه زنی، رفتار خارجی این جوامع، لزوماً با سماجت در رد مذاکره در همه زمینه‌ها مشخص نمی شود.^۹

این ویژگیها و اصول را می توان در جامعه و رفتار سیاست خارجی اسرائیل

مشاهده کرد. خواسته های محیطی برای تغییر در مشخصه های ذاتی اسرائیل به گونه ای است که انجام آن، ساختارهای اصلی آن را به شدت به مخاطره می افکند و محدوده های قانونی سیستم اسرائیل به هیچ وجه چنین تغییراتی را بر نمی تابد. به علاوه، اهدافی که اسرائیل در عرصه سیاست خارجی تعقیب می کند، نه فقط مستلزم حفظ ساختارهای موجود سیستم اسرائیل است، بلکه تغییرات اساسی در محیط خارجی آن را ضروری می نماید.^{۱۰}

ماهیت اشغالگری و تحمیلی بودن رژیم صهیونیستی، بر مردم فلسطین و جغرافیای سیاسی منطقه، موجبات فقدان مشروعیت آن را فراهم می آورد. از هنگام اعلام استقلال اسرائیل، تلاش اعراب و مسلمانان منطقه بر نابودی، تهدید، عدم شناسایی و طرد آن و اهداف اسرائیل، تأمین امنیت، توسعه طلبی، کسب شناسایی و نفوذ سیاسی در منطقه، بوده است. تلاش اسرائیل در تعقیب اهداف گسترش طلبانه صهیونیستی را نیز باید افزود تا لزوم رفتار تهاجمی آن روشن تر شود. گفتنی است که پیروزی یا شکست در هر یک از این زمینه ها، قواعد بازی با حاصل جمع صفر را به ذهن متبادر می کند. پیروزی اعراب یا اسرائیل، در هر یک از این زمینه ها، به معنای شکست طرف دیگر و به خطر افتادن امنیت و منافع حیاتی آن است.^{۱۱}

نظام اعتقادی (صهیونیسم) در اسرائیل، نه فقط به عنوان نهادی قدرتمند در رهبری این رژیم به اتخاذ یک رفتار تهاجمی عمل کرده و هنجارهای لازم را برای آن فراهم می آورد بلکه مبنایی برای شکل گیری و عمل گروه های سیاسی قدرتمند اسرائیل است. به گونه ای که ساختارهای اصلی و مشخصه های ذاتی جامعه اسرائیل، بر مبنای صهیونیسم شکل گرفته و اداره می شوند.^{۱۲}

نظام اجتماعی اسرائیل نیز ویژگیهای خاص خود را دارد. جامعه اسرائیل مهاجرنشین، طبقاتی و نژاد پرست است. چنین جامعه ای، مستعد یک رفتار تهاجمی است. یهودیان اسکان یافته و نیز نهادها و مؤسسات متنوع داخلی از شرایط خاص محیطی اسرائیل مطلع هستند و نفع مستقیم در هدایت سیاست خارجی اسرائیل براساس صهیونیسم دارند. بنابراین، انطباق تهاجمی اسرائیل، نه فقط از سوی عرصه داخلی سیاست به چالش کشیده نمی شود، بلکه حمایت نیز می شود.^{۱۳}

شرایط خاص سیاسی و امنیتی جامعه اسرائیل که حاکمان را قادر می‌سازد با توسل به آن، بسیاری از آزادیهای مدنی را محدود کنند و فقدان انتخابات واقعاً دموکراتیک - که در آن انتخاب کنندگان به علت فقدان قانون اساسی، آزادی نسبتاً زیادی برای خود می‌بینند و لیبرالیسم قانونی را در جامعه رعایت نمی‌کنند - جامعه اسرائیل را به یک جامعه اقتدارگرا نزدیک ساخته، مستعد انطباق تهاجمی می‌کند.^{۱۴}

اسرائیل به لحاظ عمق استراتژیک ضعیف و نیروی انسانی محدود و همچنین جدیت در نپذیرفتن هر نوع تغییر داخلی و مصالحه، آمادگی نظامی خود را دائماً حفظ می‌کند، در مورد خواسته‌های خود آشتی نمی‌کند و سعی در حفظ ابتکار عمل در حملات و مداخلات نظامی دارد. اسرائیل به شدت نیازمند کمکها و حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خارجی است و سعی دارد از وابستگی به یک منبع واحد، به لحاظ تبعات نامطلوب آن خودداری کند. بنابراین، تلاش برای یافتن منابع جدید برای نیازهای فوق، به یکی از مشخصه‌های آن بدل شده است. در جامعه اسرائیل، نخبگان نظامی به طرق مختلف در تصمیم‌گیریهای مربوط به مسایل امنیتی که جزء لاینفک سیاست خارجی اسرائیل است، دخالت دارند. شاید بتوان گفت نوعی حاکمیت نظامیان در آن ایجاد شده است. اگر چه اسرائیل علاقه چندانی به چانه زنی با محیط ندارد، اما نشان داده است که در مواقع لازم برای حصول منافع و اهداف ملی - صهیونیستی خود، از ابزار چانه زنی به خوبی بهره برده است.^{۱۵} نکته دیگر این که، اگر چه در سالهای اخیر، به واسطه روند صلح، موقعیت منطقه ای اسرائیل تغییر کرده و تا حدود زیادی بهبود یافته است، اما مبانی رفتار تهاجمی اسرائیل و بویژه ریشه‌های اختلافات بین اعراب و اسرائیل در جای خود باقی است. سیاست خارجی دولت نتانیا هو در قبال روند صلح، خود مصداق یک رفتار تهاجمی است که در این جا ضمن پرداختن به آن، نقش تأثیر گذار و تعیین کننده جریان راست اسرائیل در جهت گیری سیاست خارجی تهاجمی رژیم اسرائیل در قبال روند صلح خاورمیانه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

روند صلح و سیاست خارجی نتانياهو

در سالهای آغازین دهه ۹۰، جهان شاهد تغییرات ساختاری در نظام بین الملل و به تبع آن، تغییرات عمده ای در منطقه خاورمیانه بود. پایان جنگ سرد و خلیج فارس، همچنین فروپاشی شوروی، شرایط جدیدی ایجاد کرد که در آن، ایالات متحده توانست با توجه به روابط خاص سیاسی-استراتژیک و اقتصادی دیرین خود با اسرائیل، گام بزرگی در راستای رسیدن به هدف حل و فصل اختلافات اعراب و اسرائیل بردارد. ایالات متحده که دیگر ملاحظات و محدودیتهای دوران جنگ سرد را در اعمال فشار بر اسرائیل و اعراب پیش روی خود نداشت، فشار زیادی برای به حرکت درآوردن قطار صلح، بویژه بر اسرائیل، وارد آورد. این، در حالی بود که طرفین به خاطر شرایط جدید منطقه ای، نیاز شدیدی به آغاز و پیشبرد روند صلح احساس می کردند. انتفاضه مردم فلسطین، تبعات منطقه ای تحولات ساختاری نظام بین الملل و جنگ خلیج فارس، شیوه نگرش جدیدی به نیازهای امنیتی و اقتصادی طرفین درگیر در اختلافات اعراب و اسرائیل ایجاد کرد. در واقع، استلزامات منطقه ای، گرایش مثبتی به روند صلح خاورمیانه پدیدار کرد و شاید بتوان گفت آن را برای طرفین، اجتناب ناپذیر نمود.

به رغم فشارهای مستقیم و غیرمستقیم ناشی از محیط عملیاتی اسرائیل برای مشارکت در روند صلح، جریان راست اسرائیل به عنوان بخشی از محیط داخلی آن در قبال این خواسته محیط، مقاومت زیادی از خود نشان داده است. این جریان، متشکل از سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم، عمدتاً حاصل جنبشهای صهیونیستی افراطی و دینی است که به شدت طرفدار ایده «اسرائیل بزرگ»، «الحاق گرای» سرزمینهای اشغالی و کاربرد نیروی نظامی برای اهداف سیاسی است. جریان راست اسرائیل، نقش تعیین کننده ای در روی کارآمدن نتانياهو، جهت گیری دولت وی در قبال روند صلح و سقوط وی ایفا کرد. این جریان، بویژه نقش تعیین کننده ای در گرایش رفتار سیاست خارجی اسرائیل به سمت یک انطباق تهاجمی در قبال روند صلح خاورمیانه ایفا کرد.

الف- روند صلح اسلو

پیش از آغاز روند صلح اسلو، استراتژی صلح اسرائیل، مبتنی بر همان اصل کمپ دیوید و عبارت بود از: صلح گام به گام، عدم پذیرش کنفرانسهای صلح بین المللی، عدم پذیرش یک دولت مستقل فلسطینی و صلح جداگانه با همه اعراب. در آغاز روند صلح نیز اسحاق شامیر، به رغم شرکت در کنفرانس صلح بین المللی اسلو، اصولی مشابه را به کار گرفت و مانع از پیشرفت این روند شد. با روی کار آمدن حزب کارگر، اسحاق رابین و شیمون پرز، اصل صلح در برابر زمین را پذیرفتند و گفتگوهای صلح بر این مبنا ادامه یافت. با روی کار آمدن نتانیا هو، گفتگوها مجدداً دچار رکود شد. وی که التزام خود به روند صلح را اعلام کرده بود، اصولی چون «عمل متقابل»، «امنیت» و «صلح در برابر صلح» را مبنای مذاکرات قرار داد و تا حدودی به مواضع اسرائیل در دوران دهه ۸۰، واپس گرایید. در این جا ضمن مروری بر روند صلح در دوران شامیر، رابین و پرز، زمینه لازم جهت تجزیه و تحلیل سیاست خارجی نتانیا هو در قبال این روند مهیا می شود.

۱- اسحاق شامیر

روند صلح خاورمیانه در سال ۱۹۹۱، هنگامی آغاز شد که اسحاق شامیر، رهبر حزب لیکود و نخست وزیر اسرائیل بود. اسحاق شامیر، خانواده خود را در همه سوزی نازیها از دست داده بود و این تجربه، شیوه «هابزی» نگرش وی به جهان را شکل داده بود. این پیشینه، دیدگاه شامیر را نسبت به «دیگر دشمن بزرگ ملتش» یعنی اعراب، رنگ می داد و در تصویر تک رنگ شامیر از جهان، سیمای اعراب به شکل دشمن متحد و کینه توزی بود که کمر به نابودی دولت اسرائیل و ریختن اسرائیلی ها به دریا بسته اند. هر گونه علایم تغییر از سوی اعراب، از نظر شامیر صرفاً ناشی از ملاحظات تاکتیکی بود و «این اعراب» هنوز «همان اعراب هستند» و «دریا هنوز همان دریاست». بنابراین، یک ناباوری کلی در امکان صلح ورد پرداخت هر گونه بهای سنگین برای صلح، از مشخصه های دیدگاه عمیقاً سنگر گرفته شامیر، در قبال «جهان متخاصم»، «اعراب بد» و «خطر دایم» بود.^{۱۶} با چنین نگرشی، طبیعی بود اگر شامیر همان

سیاستهای سنتی لیکود در قبال فلسطینی‌ها را تعقیب می‌کرد. این سیاستها را می‌توان در سه پاسخ منفی خلاصه کرد: عدم مذاکره با سازمان آزادیبخش فلسطین، عدم پذیرش یک دولت فلسطینی و عدم مبادله زمین در برابر صلح.^{۱۷}

اما نباید تصور کرد که سیاستگذاران در عرصه سیاستگذاری خارجی خود دارای اختیارات نامحدود هستند و سیاست و رفتار آنها، در عرصه عمل، صرفاً زائیده محیط ذهنی و آرمانهایشان است. سیاستگذاران، نه فقط فارغ از محدودیتها نیستند، بلکه عموماً در محاصره شرایط امکان‌ساز یا محدود‌کننده محیطی خود و در محاسبات و تعاملات بسیار پیچیده سیستماتیک، گرفتار هستند. در شرایط ناشی از تحولات ساختاری نظام بین‌الملل بود که اسحاق شامیر به رغم ارزشها و اصول حزبی و علی‌رغم میل باطنی خود به سمت شرکت در کنفرانسها و گفتگوهای صلح خاورمیانه کشیده شد.

در واقع، بعد از پایان جنگ سرد و همچنین جنگ خلیج فارس، قواعد تغییر کرد. اتحاد جماهیر شوروی، دیگر یارای ایستادگی و رقابت با ایالات متحده را نداشت. آمریکا در پی ارزیابی مجدد اولویتها و تغییرات اساسی در استراتژیها و معادلات جهانی و منطقه‌ای خود بود. اعراب در جریان جنگ خلیج فارس و در فقدان حامی دیروز خود، شوروی، به دامن ایالات متحده پناه آورده بودند. از سوی دیگر، اسرائیل که دیگر جایگاه استراتژیک پیشین را در معادلات منطقه‌ای برای آمریکا از دست داده بود، به علت مهاجرت تعداد زیادی از یهودیان شوروی، شدیداً به کمک مالی ایالات متحده وابسته شده بود. بدین ترتیب، آمریکا تصمیم به قرار دادن اعراب و اسرائیل در مسیر صلح خاورمیانه گرفت و فشارهای ایالات متحده، موجبات شروع گفتگوهای صلح مادرید در اکتبر ۱۹۹۱ و شرکت ناگزیر اسحاق شامیر را در آن فراهم آورد.^{۱۸}

از دیدگاه اسحاق شامیر، این مکتب آموخته و لادیمیر ژابونیتسکی و پیرو سیاست «مشت آهنین»، پذیرش گفتگو با فلسطینی‌ها قابل قبول نبود. اما مسئله مهاجرت ۳۰۰ هزار یهودی شوروی و اتیوپی و انتظار ورود بیش از نیم میلیون یهودی دیگر تا سال ۱۹۹۳ که مستلزم منابع مالی جهت تأمین نیازهای اولیه و اسکان این یهودیان بود. این واقعیت را به رخ

اسحاق شامیر کشید که ایالات متحده، تنها منبع قابل اتکا برای تأمین این نیاز مالی است. بنابراین نمی توان از کنار درخواست آمریکا، مبنی بر آغاز گفتگوهای صلح، بدون پذیرش بحران اقتصادی ناشی از مخالفت احتمالی، بی توجه گذشت.

در آغاز، اسراییلی ها تصور می کردند که خواهند توانست با چند مانور سیاسی آمریکایی ها را به پرداخت این وام ده میلیارد دلاری وادار کنند، اما ایالات متحده از آنچه که اسراییلی ها بنا به عادت دیرینه تصور می کردند، محکمتر ظاهر شد. ایالات متحده در ازای پرداخت وام، نه فقط خواهان شرکت اسراییل در گفتگوهای صلح و اشنگتن بود، بلکه می خواست که اسراییل، ساخت شهرکهای جدید در سرزمینهای اشغالی را حداقل تا پایان گفتگوها متوقف کند. از دیدگاه آمریکا احداث شهرکهای یهودی نشین در سرزمینهای اشغالی موجب آن می شد که امکان اعمال فشار بر اسراییل، جهت اعاده زمینهایی که اسراییلی ها در آن سکونت دارند، به فلسطینی ها غیر ممکن شود. بنابراین، جرج بوش تصمیم گرفت تا تمام توان خود را برای توقف شهرکسازی به کار گیرد. از این رو از منظر بوش، اعطای اعتبار وام مورد نظر تاهنگام شروع گفتگوهای صلح، قابل بررسی نبود.^{۱۹}

اسحاق شامیر، در قبال این موضع آمریکا باسختی تمام سعی کرد تا با مانورهای سیاسی در و اشنگتن، حمایت سناتورها، نمایندگان و سایر مجامع آمریکایی را در رابطه با وام مورد نظر به نفع اسراییل جلب کند و رأی جرج بوش را بزند. اما جرج بوش در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۱ اعلام کرد که هرگونه تلاش اسراییل جهت ترغیب کنگره برای اعطای وام را - که دولت مخالف آن است - عقیم خواهد گذارد. اما ضربه دیگر و در واقع، نقطه عطف، زمانی بود که در ۱۸ سپتامبر جیمز بیکر اعلام کرد که دولت آمریکا و امها را نخواهد پرداخت، مگر این که شامیر شهرکسازی در سرزمینهای اشغالی را متوقف کند.

در ۱۲ اکتبر، سنای آمریکا رسماً طرح بوش برای تعویق اعطای وام را پذیرفت و این تصمیم، مورد حمایت مردم و حتی یهودیان آمریکا قرار گرفت. در نتیجه، در ۲۰ اکتبر ۱۹۹۱، بعد از یک مشاجره جنجالی داخلی در اسراییل، کابینه شامیر در نهایت به شرکت در گفتگوهای صلح مادرید رای داد. شامیر از «دل تنگ» خود در مورد پذیرش شرکت در

کنفرانس گفت. این، تصمیم سختی بود که حامیان راستگرای اسحاق شامیر را خشمگین کرد. تنها بعد از یک ملاقات هفت ساعته کابینه بود که شامیر موفق به ترغیب وزرای خود به شرکت در کنفرانس شد و در نهایت نیز «یوآل نیمین»^{۲۰} و حزب شدیداً راستگرای «تحیا» را از دست داد. شامیر، توافق کابینه خود را با تأکید بر این نکته به دست آورد که اسرائیل در گفتگوها، موضعی سخت اتخاذ خواهد کرد و مبادله زمین در سرزمینهای اشغالی در قبال صلح را نخواهد پذیرفت.^{۲۱}

از طرف دیگر، شامیر، هیأت نمایندگی عازم مادرید را محدود به راست گرایان کرد و همچنین طرحی برای تحدید آزادی فلسطینی‌ها در انتخاب اعضای هیئت نمایندگی فلسطین از طریق پافشاری بر دخالت این انتخاب ریخت. بنابر شرایط مورد نظر اسرائیل تنها فلسطینی‌های سرزمینهای اشغالی می‌توانستند اعضای این هیئت باشند. ساکنین اورشلیم شرقی که از سوی اسرائیلی‌ها به عنوان بخشی از اسرائیل تلقی می‌شدند و افرادی که منتسب به سازمان آزادیبخش فلسطین بودند و یا با آن رابطه آشکار داشتند نمی‌توانستند در این هیئت شرکت کنند. به علاوه، این نمایندگی باید از هرگونه اعلام آشکار در مورد این که نماینده سازمان آزادیبخش هستند، خودداری کنند.

در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱، کنفرانس مادرید با سخنان جرج بوش گشایش یافت. جرج بوش در سخنان خود، هدف گفتگوها را یک «حل و فصل با ثبات و پایدار» نامید و مصالحه سرزمینی برای صلح را ضروری دانست. رییس جمهور آمریکا، قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را - که مستلزم اعاده زمینهای اشغالی توسط اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ است - اساس گفتگوها دانست. تأکید جرج بوش بر مصالحه سرزمینی در حالتی که اسحاق شامیر قبلاً اعلام کرده بود که تماس بین اسرائیل و فلسطینی‌ها یک موضوع سرزمینی نخواهد بود، جو حاکم بر کنفرانس را شکست و نارضایتی دولت لیکودی اسرائیل را دو چندان کرد.^{۲۲}

به هر ترتیب، حضور کشورهای قدرتمند جهان و نیز همه طرفهای درگیر مسئله، موضع نمایندگان فلسطینی و حضور آنها در پشت میز مذاکرات بین‌المللی و مشروعیت و نفوذ کنفرانس، همه نشان از شناسایی حق و حقوق فلسطینی‌ها (حداقل بخشی از آن) و ورود آنان

به عنوان یک واحد ملی، به عرصه زیست بین‌المللی داشت. موضع‌گیری ارتجاعی شامیر با تأکید بر حق و حقوق انحصاری یهود بر سرزمین فلسطین و بیت المقدس، به عنوان پایتخت اسرائیل، حکایت از سرسختی جریان راست و اسرائیل تحت حکومت لیکود داشت. در واقع، موضع شامیر، چکیده تفکر ایدئولوژیکی لیکود و جریان راست بود: یعنی «اسرائیل بزرگ». در راستای تعقیب این سیاستهای سرسختانه، شامیر هیچ‌گاه شهرکسازی در سرزمینهای اشغالی را متوقف نکرد. وی نه فقط مبادله زمین در برابر صلح را نپذیرفت، بلکه حتی قطعنامه ۲۴۲ نوامبر ۱۹۶۷ را نیز به عنوان اساس مذاکرات مورد پذیرش قرار نداد. همه پنج دور گفتگوهای دو جانبه‌ای که بعد از کنفرانس مادرید، در واشنگتن و با شرکت دولت لیکودی شامیر برگزار شد، با عدم پذیرش اصل زمین در برابر صلح از سوی اسرائیل مواجه شد و در نهایت، به تعلیق گفتگوها انجامید. اما سرسختی شامیر در قبال روند صلح که تحت تأثیر اصول، ارزشها و تعهدات حزبی ایدئولوژیک راست‌گرای وی و کابینه‌اش بود، در نهایت، به لحاظ داخلی به بروز اختلافات داخلی در میان جریان راست اسرائیل و خستگی و دلزدگی اسرائیلی‌ها از شیوه عملکرد شامیر و پیروزی حزب کارگر به رهبری رابین در سال ۱۹۹۲ منجر گردید.

۲- رابین و شیمون پرز

پیش از روی کار آمدن دولت کارگری در اسرائیل از اکتبر ۱۹۹۱ تا آوریل ۱۹۹۲ بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، نُه دور گفتگو انجام گرفت. در این هنگام، دو شیوه‌نگرش تقریباً متفاوت در میان جناح چپ اسرائیل نسبت به اسلو وجود داشت. اول، اندیشه رابین که با تأکید بر منافع همگرایانه ناشی از چشمپوشی از کرانه باختری و نوار غزه، حکومت اسرائیل بر اعراب در این سرزمینها را مسئولیتی می‌دانست که نمی‌توان از عهده آن برای همیشه برآمد. او اعتقاد داشت که می‌باید بین دو چیز انتخاب کرد: حفظ این سرزمینها و بنابراین، تبدیل اسرائیل به «یک دولت دوملیتی» Abinational State، و از سوی دیگر، حفظ یک اسرائیل با سرزمینی کمتر، اما اسرائیلی که یک «دولت یهودی» داشته باشد. و رابین به واسطه اسلو اعلام کرد که «انتخاب وی، انتخاب یک دولت یهودی است». سرچشمه طیف دیگر،

اندیشه شیمون پرز، وزیر خارجه بود. پرز بر این باور بود که پایان جنگ سرد، انقلاب تکنولوژی اطلاعاتی، و دیگر شرایط خوشایند، یک «خاورمیانه جدید» ایجاد کرده است که در آن، آرزوی کسب مزایای مادی، اذهان اعراب را پر کرده و جای آرزوی نابودی اسرائیل را گرفته است. وی معتقد بود که جامعه فلسطین به طور کلی در تب بالای ناشی از حرارت مذهبی و ناسیونالیستی نمی سوزد. آنچه فلسطینی ها می خواهند، سرزمینی است که بتوانند در آن با کمک و سرمایه بین المللی و فرصتهایی برای بهزیستی اقتصادی زندگی کنند و آن را مال خودشان بدانند.

۷۳

هر دو تحلیلگر از خروج اسرائیل از کرانه غربی و غزه حمایت می کردند. اگر چه در مورد برخی مفاهیم و برداشتهایشان از صلح، تفاوت نظر داشتند. تفکر غیر احساسی رایین، «جداسازی» بود. به معنای دقیق تر، یعنی ایجاد حصارها، دیوارها و تا حد امکان، قرارداد فلسطینی ها در این سو و اسرائیلی ها در سوی دیگر. اما برای پرز، صلح، به معنای برداشتن دیوارها بین اعراب و یهودیان به عنوان عقاید دیرینی که در مورد حاکمیت مرسوم است بود و وی خواهان رفت و آمد آزاد مردم، ابراز عقاید و تبادل کالاها بود.^{۲۳}

بر مبنای چنین نگرشهایی و در هنگامی که گفتگوهای صلح بی نتیجه مانده بود، به واسطه معاملات سری که بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین در اسلو، خارج از چارچوب کنفرانس مادرید و از طریق یک دیپلماسی غیر رسمی انجام گرفت، موانع پشت سر گذاشته شد. این کانال، در ژوئن ۱۹۹۲، توسط «ترجیه رودلارسن»، یک دانشمند علوم اجتماعی نروژی که تحقیقاتی در سرزمینهای اشغالی داشته و با فلسطینی های میانه رو و کبوترهای اسرائیلی تماسی برقرار کرده بود، پیشنهاد شد. گفتگوهای غیر رسمی در اواخر سال ۱۹۹۲ آغاز و سپس به نروژ منتقل شد. مذاکرات بسیار سری با امضای «اعلامیه اصول برای خودگردانی فلسطین» در واشنگتن و در سپتامبر ۱۹۹۴ به نتیجه رسید.

این توافق، مبتنی بر شناسایی متقابل بود. هر دو طرف، آشکارا اعلام کردند که سیاست «واپس گرایی کلی» و عدم شناسایی را از طریق پذیرش موجودیت یکدیگر، کنار گذاشته اند و یک دوره انتقالی برای حل و فصل قدم به قدم مورد پذیرش قرار گرفته است. این توافق،

متضمن حاکمیت برای سازمان آزادیبخش نبود و صرفاً به آن نیروی پلیسی و کارکردهای خدماتی چون بهداشت، بهسازی، و آموزش همراه با اقتدار خودگردانی فلسطینی‌ها را می‌داد و به پایان مدت، اشاره‌ای نشده بود. مطابق بندهای (۱) و (۵) اعلامیه اصول، مذاکرات وضعیت دائمی می‌باید بعد از دو سال (مه ۱۹۹۶) آغاز شود و وضعیت نهایی سرزمینها تا پایان دوره پنج ساله در مه ۱۹۹۵ مشخص شده باشد.^{۲۴}

این توافق، به لحاظ فرمول با کمپ دیوید تفاوت داشت و به جای آن، حاوی یک پروسه سخت و پیشرفتی مبتنی بر مذاکرات مؤثر بود. محور کلیه مذاکرات، فرمول «زمین در برابر صلح» بود که از طریق عقب‌نشینی اسرائیل از زمینهای عربی اشغال شده همراه با هدف ناگفته، «اما درک شده» ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی با پایتختی اورشلیم (بیت المقدس) شرقی در بخشی از سرزمینهای اشغالی در سال ۱۹۶۷ باشد. مبنای مذاکرات نیز قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد بود.^{۲۵}

به هر ترتیب، در پی انعقاد قرارداد و آغاز حکومت خودگردان در نوار غزه و شهر اریحا در کرانه باختری، در ۴ مه ۱۹۹۴ در قاهره، در اوایل ژوئیه ۱۹۹۵، عرفات و رهبران فلسطینی مقیم خارج، به تدریج وارد غزه شدند. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵، قرارداد مرحله انتقالی موسوم به قرارداد طابا، امضا شد. طبق این قرارداد، باید ارتش رژیم صهیونیستی از شش شهر فلسطین در کرانه باختری خارج می‌شد، اما در نهایت و پس از قتل رابین در نوامبر ۱۹۹۵، در انتخابات مه ۱۹۹۶ شیمون پرز از نتانیا هو شکست خورد و حزب لیکود قدرت را در اسرائیل به دست گرفت.

ب- نتانیا هو و روند صلح

۱- انتخابات سال ۱۹۹۶

بنیامین نتانیا هو در سال ۱۹۴۹ در فلسطین اشغالی به دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی به ارتش پیوست. در آمریکا به ادامه تحصیل پرداخت و از دانشگاه ماساچوست، مدرک دکتری گرفت. وی که برادر بزرگ خود جانانان نتانیا هو را در جریان آزاد کردن

گروگانها در «انتبه» از دست داده بود به شدت پیرو افکار پدرش بود. نتانياهو اعتقاد داشت که پدرش به همراه مناخيم بگين از بنيانگذاران حزب «حيروت» بوده است. نتانياهو در سالهاي ۱۹۸۸-۱۹۸۴ نماينده اسراییل در سازمان ملل شد. در سال ۱۹۸۸ به کنست راه يافت. در سال ۱۹۹۲ دوباره به نمايندگی در کنست انتخاب شد. در سالهاي ۹۲-۱۹۸۸، معاون وزير خارجه نيز بود. در کنفرانس صلح مادريد (۱۹۹۱) به عنوان سخنگوی هيئت اسراییلی انجام وظیفه کرد. طی سالهاي ۹۶-۱۹۹۲ توانست مدارج عالی در حزب ليکود را پيموده، به رياست اين حزب دست يابد. وی در انتخابات سال ۱۹۹۶ توانست بر شيمون پرز پيروز و به نخست وزیری اسراییل انتخاب شود. وی در انتخابات ۱۷ مه ۱۹۹۹ از ايهود باراک، رهبر حزب کارگر شکست خورد و در ۷ ژوئيه ۱۹۹۹، در پی انتقال قدرت به باراک از نمايندگی کنست نيز استعفا داد و از سياست کناره گیری کرد.

نتانياهو پيش از نخست وزیری، از منتقدین اصلی روند صلح اسلو بود و بارها دست اندرکاران آن را به مصالحه و حتی خیانت متهم کرد. از دیدگاه وی، حزب کارگر همه خطوط قرمز را زیر پا گذارد و به این زودبها امکان جبران آن وجود ندارد. نتانياهو همراه با سایر رهبران ليکود، مشروعیت عرفات به عنوان نماينده فلسطینی ها را زیر سؤال برده، تأکید می کرد که وجود حکومت خودگردان فلسطین، تروریسم و بی ثباتی را به جای امنیت و مصالحه تشویق می کند. و نهایت این که از دیدگاه نتانياهو، به رغم ایده رهبران چپ اسراییل، صلح، تنها آلترناتیو ممکن نیست.^{۲۶} به این ترتیب، نتانياهو نه فقط صلاحیت دولت خودگردان به عنوان طرف مذاکره و اصل «صلح در برابر زمین»، بلکه اساساً اصل «صلح به عنوان تنها بدیل ممکن» را رد می کرد. در این دوره، افکار و مواضع نتانياهو، تداعی گر سه اصل راستگرایی است که اسحاق شامیر در پيش گرفته بود: مذاکره با سازمان آزادیبخش فلسطین: «نه»؛ پذیرش یک دولت فلسطینی: «نه»؛ و مبادله زمین در برابر صلح: «نه». این، عصاره تفکر و مواضع راستگرایان، مبتنی بر ایده افراطی صهیونیستی «اسراییل بزرگ»، در قبال روند صلح با فلسطین است. نکته مهم این جاست که در واقع، نتانياهو نماينده و رهبر حزب راستگرایی ليکود بود که با حمایت دیگر احزاب و گروههای راستگرایی اسراییل در

انتخاباتی که برای اولین بار به صورت مستقیم برگزار می‌شد، به نخست‌وزیری انتخاب شد. بنابراین، نتانیا‌هو در طول دوران نخست‌وزیری خود در بند تعهدات حزبی-ایدئولوژیک و تحت تأثیر ائتلاف پارلمانی و کابینه راست‌گرای خود بود. نتیجه مستقیم چنین رابطه‌ای، اتخاذ موضعی سرسختانه از سوی نتانیا‌هو در سیاست خارجی اسرائیل و در قبال روند صلح خاورمیانه بود. این سرسختی در دوران قبل از پیروزی، بسیار شدیدتر بود. در عمل، نتانیا‌هو با تأکید بر چنین موضع امتناع‌گرایانه در قبال روند صلح توانست ریاست حزب لیکود و حمایت جریان راست اسرائیل را به دست آورد.

عوامل متعددی در فراهم آمدن زمینه پیروزی نتانیا‌هو در انتخابات سال ۱۹۹۶، نقش داشتند، که می‌توان در دو بعد شخصی و غیر شخصی بدان پرداخت. به لحاظ غیر شخصی و در فضای خاص جامعه اسرائیل باید اشاره کرد که انتخابات عمومی و مستقیم نخست‌وزیری در سال ۱۹۹۶، به طور گسترده، به عنوان نمونه کوچکی از یک همه‌پرسی برای روند صلح تلقی شد. یک رأی برای شیمون پرز و دولت کارگری حکایت از رضایت نسبت به روندی داشت که تحت رهبری شیمون پرز و سلف به قتل رسیده‌ی وی، اسحاق رابین آغاز شده و به نتایجی رسیده بود. رأی پیروزی برای نتانیا‌هو به معنای بازگشت راست‌گرایان بود که مطلقاً مصالحه سرزمینی را رد کرده، در بهترین حالت نسبت به روند اسلو، برخوردی دوگانه داشت.^{۲۷}

از یک دیدگاه می‌توان اسرائیلی‌ها را به دو گروه اصلی تقسیم کرد: کسانی که به اصل دموکراسی احترام قایلند و بیش از این نمی‌خواهند نقش اشغالگر را در قبال مردمی دیگر ایفا کنند و کسانی که مهم‌ترین اولویت آنها الحاق کرانه غربی (یهودا و سامرا) به دولت اسرائیل است، حتی اگر اصول دموکراتیک، قربانی رسیدن به این هدف شود. گروه اول بر این باورند که با سازش و مصالحه سرزمینی می‌توان به صلح رسید، اما اعضای گروه دوم برآنند که صلح را باید به زور به دست آورد و اصلاً باور ندارند که صلح را بتوان در این زمان به دست آورد. مضافاً این که هر دو گروه اسرائیلی از این که مشخصه یهودی جامعه اسرائیل با حضور جماعتی بزرگ از غیر یهودیها، رقیق‌تر شود مخالفند و به شدت نگران امنیت ملی و شخصی خود هستند. در انتخابات سال ۱۹۹۶، شیمون پرز، نماینده گروه اول و نتانیا‌هو، نماینده گروه

به لحاظ دیدگاه امنیتی نیز اسرائیلی‌ها به سه اردوی کلی تقسیم می‌شوند: اقلیتی نسبتاً کوچک معتقد به ایده «اسرائیل بزرگ» هستند که به «بازهای ایدئولوژیک» مشهورند. و دو گروه تقریباً همسنگ که به «کیوترهای امنیتی» و «بازهای امنیتی» معروفند. کیوترهای امنیتی که به پرز رأی دادند، معتقدند که یک مصالحه بر مبنای زمین با فلسطینی‌ها - که در نهایت با انجام مصالحه ای بزرگ از سوی اسرائیل، شامل ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی باشد - صورت پذیرد اما «بازهای ایدئولوژیک» و بازهای امنیتی، عمدتاً به نتانیاهو رأی دادند. بازهای امنیتی بدون شباهت به مشی سخت‌گیر اردوی مذهبی و یا ناسیونالیست، یک دولت فلسطینی را با دلایل پراگماتیک و نه ایدئولوژیک رد می‌کنند. بنابراین، در هر انتخابات یا رفراندوم آتی، آنها ممکن است با استدلال و تجربه ای بهتر ترغیب شوند که یک دولت فلسطینی، نه یک مانع، بلکه به عکس، امری ناگزیر برای امنیت دراز مدت اسرائیل است.^{۲۹}

۷۷

فضای حاکم بر اسرائیل در هنگام انتخابات سال ۱۹۹۶، تحت الشعاع حوادثی چند بود. قتل اسحاق رابین توسط ایگال امیر در سال ۱۹۹۵، ترور یحیی عیاش از رهبران حماس توسط نیروهای اسرائیلی در ژانویه ۱۹۹۶، و در نهایت، حملات اسرائیل به جنوب لبنان، جو موجود جامعه اسرائیل را مملو از نگرانیهای امنیتی و بدبینی نسبت به روند صلح کرد. مذاکرات صلح به رکود انجامید. ایده «خاورمیانه جدید» شیمون پرز زیر سؤال رفت و پیوند بین صلح و امنیت به اصل کلیدی در دیدگاه رأی دهندگان تبدیل شد. نکته مهم آن که امنیت نه در بعد کلی، بلکه در بعد شخصی اسرائیلی‌ها مطرح بود. درخواست اسرائیل مبنی بر مقابله حکومت خودمختار فلسطین با عملگرایان حماس و تلقی رفتار عرفات به صورت رفتاری دوپهلوی، موجب آن شد که اکثر اسرائیلی‌ها به این ایده نتانیاهو گرایش یابند که می‌گفت، اگر نخست‌وزیر شود، ابتکار عمل در مسایل امنیتی را در دستان اسرائیلی‌ها قرار خواهد داد.^{۳۰}

به هر ترتیب، در شرایطی که نگرانیهای امنیتی ناشی از خشونت‌های متقابل رکود و بدبینی پیرامون روند صلح، آرای عمومی اسرائیل را به نفع استدلال‌های حزب لیکود سوق داده بود، نتانیاهو ضمن اعلام التزام خود نسبت به روند صلح، با زیر سؤال بردن عملکرد دولت

کارگری در انجام مصالحه «عمل متقابل»، امنیت را شرط اولیه صلحی عادلانه دانست. در واقع، در شعارهای انتخاباتی هر دو حزب لیکود و کارگر، اولویت به رابطه بین دو مفهوم «صلح» و «امنیت» داده شد. پرز، صلح را ابزاری برای افزایش امنیت نامید و نتانياهو، امنیت را شرط لازم برای صلح اعلام کرد.^{۳۱} هر دو حزب در موضوعات اساسی و در تلاش برای به دست آوردن آرا به سمت مرکز سیاسی گرایش داشتند. ناگهان پرز امنیت را در اولویت قرار داد و برای صلح، اهمیتی درجه دوم قایل شد و نتانياهو در مورد اهمیت صلح صحبت کرد. البته صلحی که ضامن امنیت باشد.^{۳۲} برتری اصلی نتانياهو، ناشی از این واقعیت بود که سیاستهای او عمدتاً دیدگاههای جریان اصلی در بین اسرائیلی‌های مرکز نشین را که در انتخابات اسرائیل، عامل تعیین کننده‌ای است، منعکس می‌کرد. دیدگاههای این گروه به طور خلاصه عبارت بودند از: بدبینی نسبت به توافقه‌های اسلو، این احساس که یاسر عرفات و فلسطینی‌ها علاقه‌ای به همزیستی مسالمت آمیز ندارند و سرانجام، بازگشت به طرز تفکر دوره اواخر دهه ۱۹۸۰.^{۳۳}

اما کلید پیروزی نتانياهو در آن بود که اگر چه ریاست لیکود را به واسطه مخالفت با اسلو به دست آورد و ائتلاف سیاسی خود را نیز حول خطوط مشابهی گرد آورد اما سعی نکرد که مشارکت اسرائیل و فلسطین را در صلح محو کند. نتانياهو سعی در اعمال اصول و قواعدی دیگر و تداوم روند صلح به طریقی دیگر داشت. تعهد انتخاباتی نتانياهو، اصلاح روند صلح به صورت درخواست بیشتر از فلسطینی‌ها و دادن امتیازات کمتر به آنها بود. و این، سیاستی بود که نتانياهو در پیش گرفت.^{۳۴}

۲- ائتلاف راست

در انتخابات سال ۱۹۹۶ و در حالی که سیستم دوگانه جدیدی برای انتخاب اعضای کنست و نخست وزیر پیاده می‌شد، نتانياهو، تحت شرایط فوق الذکر، با برتری اندکی نسبت به شیمون پرز به عنوان جوان ترین نخست وزیر تاریخ اسرائیل انتخاب شد و حزب خود را به قدرت رساند. در سیستم انتخاباتی پیشین، رهبر حزبی که می‌توانست بیشترین کرسیهای کنست را

تصاحب کند از سوی رییس جمهور، موظف به تشکیل کابینه می شد و در واقع، این حزب بود که نخست وزیر را به قدرت می رساند. اما در سیستم جدید که توسط شیمون پرز، رهبر حزب کارگر و رقیب نتانیاهاو پیشنهاد و در کنست تصویب شد، این نتانیاهاو بود که پس از پیروزی، حزب لیکود را بر مسند قدرت می نشانند.

در انتخابات کنست سال ۱۹۹۶، حزب لیکود ۳۲ کرسی از ۱۲۰ کرسی را به دست آورد. در حالی که تعداد کرسیهای آن در کنست قبلی، ۴۰ مورد بود. کرسیهای حزب کارگر نیز از ۴۴ کرسی به ۳۴ کرسی کاهش یافته بود. نتانیاهاو برای به دست آوردن ۶۱ رأی اعتماد، نیازمند جلب حمایت گروههای مذهبی افراطی و ارتدوکس بود که آرای خوبی به دست آورده بودند. با این که حزب کارگر، کرسیهای بیشتری نسبت به لیکود در مجلس به دست آورده بود، اما نتانیاهاو از ائتلاف با حزب کارگر سرباز زد، چرا که می توانست سیاستهای دولت را وتو کند. در بین احزاب مذهبی شاس (پاسداران سفارادی تورات) ۱۰ کرسی، حزب «تورات متحد» ۴ و حزب «ملی مذهبی» ۹ کرسی به دست آورده بودند. «اسراییل بعلیا»، حزب مهاجران روسی که توسط ناتان شارانسکی رهبری می شد، ۷ کرسی به دست آورده و از حزب کارگر کناره گیری کرده بود. «راه سوم»، ۴ کرسی کسب کرده بود. باقیمانده کرسیها نیز توسط احزاب عربی و برخی احزاب دیگر چپ اشغال شده بود. مرتس ۹ کرسی، حداش ۵ کرسی، لیست متحد عربی ۴ کرسی و مولدت ۲ کرسی به دست آورده بودند.

نتانیاهاو با حمایت سه جریان راستگرای اسراییل، یعنی راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم در انتخابات پیروز شد و پس از پیروزی نیز با ائتلاف با این سه جریان، یکی از راستگراترین ائتلافهای پارلمانی و کابینه ای تاریخ اسراییل را تشکیل داد. کابینه نتانیاهاو به شکل زیر و با شرکت احزاب و اشخاص از کابینه رأی اعتماد گرفت.

- ۱- بنیامین نتانیا هو نخست وزیر، وزیر مسکن، وزیر امور ادیان (لیکود)
- ۲- رافائل ایتان معاون نخست وزیر، وزیر کشاورزی، وزیر محیط زیست (تسومیت)
- ۳- دیوید لوی وزیر امور خارجه (گیشر)
- ۴- زفولون هامر وزیر آموزش و پرورش (مفدال)
- ۵- اسحاق مردخای وزیر دفاع (لیکود)
- ۶- دان مریدور وزیر اقتصاد و دارایی (لیکود)
- ۷- الیاهو سوسیا وزیر کشور (شاس)
- ۸- اویگدور کهلانی وزیر امنیت داخلی (راه سوم)
- ۹- ناتان شارنسکی وزیر تجارت و صنایع (اسرائیل یعلیا)
- ۱۰- یولی الدشتاین وزیر امور جذب مهاجرین (اسرائیل یعلیا)
- ۱۱- تساحی هنگبی وزیر بهداشت (لیکود)
- ۱۲- موشه کتساب معاون نخست وزیر و وزیر جهانگردی (لیکود)
- ۱۳- یعقوب نعمان وزیر دادگستری (لیکود)
- ۱۴- بنیامین بگین وزیر علوم و تکنولوژی (لیکود)
- ۱۵- اسحاق یوی وزیر ترابری و انرژی (مفدال)
- ۱۶- لیمور لئونات وزیر ارتباطات (لیکود)

به این ترتیب، در پی انتخابات کنست و نخست وزیر سال ۱۹۹۶ و تشکیل دولت ائتلافی، احزاب مذهبی و فرارتنس، توان پارلمانی و قدرت چانه زنی خود را در کابینه ائتلافی نتانیا هو افزایش دادند و به اعضای محوری در ائتلاف حاکم تبدیل شدند. در عوض، قدرت مانور نتانیا هو در کابینه جدید به شدت کاهش یافت. او نه فقط احزاب مذهبی و ناتان شارنسکی، بلکه باید دیوید لوی، رافائل ایتان و آریل شارون را نیز راضی نگه می داشت. اساساً بزرگترین مشکل نتانیا هو آن بود که چگونه می تواند رهبران لیکودی و غیر لیکودی

خود را که خاطرات و تفکراتشان مملو از منازعات طولانی با اعراب و مخالفت با روند اسلو بود، راضی نگه دارد، در حالی که سایر عوامل محیطی، وی را ناگزیر از پذیرش و تداوم این روند می‌کرد. حاصل کار آنها اتخاذ موضعی سرسختانه در قبال روند صلح خاورمیانه بود.

۳- مواضع نتانياهو

نتانياهو اساساً این ایده جناح چپ اسراییل را که «صلح، تنها جانشین ممکن است»، قبول نداشت و اصل «صلح در برابر زمین» را مردود می‌دانست. اما در شرایط به وجود آمده ناشی از آغاز و تداوم روند صلح و تحت تأثیر سایر عوامل محیط عملیاتی از جمله نیازها و منافع ناشی از روند اسلو، در ابعاد سیاسی-امنیتی و اقتصادی و همچنین، تحت فشار حامیان داخلی و خارجی این روند-بویژه ایالات متحده-نتانياهو ترجیح داد تا چه پیش از پیروزی و چه در دوران نخست‌وزیری، التزام خود را به پیشبرد این روند اعلام کند.

دیدگاه نتانياهو نسبت به روند صلح، تحت تأثیر خاستگاه لیکودی و همچنین فشارهای جریان راست بود. جریان راست اسراییل در طول تاریخ آن به شدت با مفهوم «اسراییل بزرگ» عجین بوده است. بر این مبنا، راستگرایان بر خلاف جناح چپ که خواهان جدایی بین اسراییل و فلسطینی‌ها بوده‌اند، بر ادغام سرزمینهای اشغالی و فلسطینی‌ها و تشکیل اسراییل بزرگ تأکید داشته‌اند. از آن رو به شدت با مصالحه سرزمینی و حتی بازپس دادن جولان به سوری‌های مخالفت کرده‌اند. نتانياهو نیز از یک سو خود را اسیر تعهدات حزبی خویش می‌دید و از سوی دیگر در هراس از متلاشی شدن ائتلافی بود که وی را در قدرت نگاه داشته بود. به همین دلیل، باید وزرای کابینه و نمایندگان راست افراطی ائتلاف خود را راضی نگه می‌داشت. از این رو از همان آغاز، بنای ناسازگاری و سرسختی در قبال روند صلح اسلورا در پیش گرفت. نتانياهو به واسطه اسلو، وارث تعهداتی بود که منطبق با افکار و خاستگاه راستگرای وی نبود و او در حالی که چاره‌ای جز پذیرش و حرکت در مسیر آن نمی‌دید، سعی می‌کرد تا در این مسیر از فلسطینی‌ها امتیازات بیشتری گرفته، متقابلاً امتیازات کمتری بدهد.

نتانیا هو هنگامی که در اپوزیسیون به سر می برد به شدت در قبال روند صلح اسلو موضع گرفت و آن را محکوم کرد و رهبران اسرائیلی پیشرو در این روند را به خیانت و زیر پاگذازدن خطوط قرمز و ممنوعه متهم کرد. اما در جریان رقابتهای انتخاباتی و در پی تشکیل دولت، تحت تأثیر عوامل متعددی اعلام کرد که این مذاکرات را بر مبنای توافقیهای کمپ دیوید و گفتگوهای صلح مادرید ۱۹۹۱ ادامه خواهد داد. نتانیا هو می دانست که رأی دهندگان اسرائیلی با رأی دادن به وی به گفتگوهای صلح پشت نکردند، بلکه خواهان صلح با «احتیاط» بودند. از این گذشته، اسرائیل به واسطه شرکت در روند صلح از امتیازات سیاسی-امنیتی و اقتصادی فراوانی برخوردار شد. گفتگوهای صلح موجب شد تا اسرائیل به صورت «دو فاکتو» یا «دو زوره» از سوی اکثر کشورهای عرب منطقه یا بسیاری از کشورهای جهان، مورد شناسایی قرار گیرد و روابط خارجی آن با از سرگیری مناسبات کشورهای جهان، جانی تازه بگیرد. این شناسایی و گسترش مناسبات از یک سو موقعیت امنیتی اسرائیل در منطقه را تقویت کرد و جایگاه اسرائیل در عرصه دیپلماتیک جهان را بالا برد و از سوی دیگر، زمینه مناسبی برای جذب سرمایه گذاری و تکنولوژی خارجی و همچنین، آغاز همکاریهای فنی و اقتصادی با برخی کشورهای عرب منطقه ایجاد شد.

در همین حال، نتانیا هو از سوی محافظ چپگرای داخلی که از هر بهانه ای برای محکوم کردن خودداری و یا از اهمال وی در قبال روند صلح استفاده می کردند، تحت فشار بود. مضافاً این که طرفهای ثالث در مذاکرات، نه به عنوان میانجی، بلکه به عنوان شریک مستقیم درگیر، هم در گفتگوها و هم در همکاری منطقه ای در چارچوب این گفتگوها شریک بوده اند و بنابراین، فشار و پیگیری مستمری برای تداوم روند صلح داشته اند. هر یک از شرکت کنندگان نیز سرلوحه کاری خاص خود را داشته است. ایالات متحده و روسیه برای کنترل تسلیحات و امنیت منطقه ای، اتحادیه اروپا برای توسعه اقتصادی، ژاپن برای حفظ محیط زیست، کانادا برای آوارگان، سخن می گویند.^{۳۵} به این ترتیب، هر یک از شرکت کنندگان در کنفرانسهای صلح با دیدگاه و برنامه های خاص خود، در کل، خواهان پیشبرد روند صلح خاورمیانه بوده اند و فشار زیادی از این ناحیه به نتانیا هو وارد می آمد. در این میان نقش ایالات متحده و تأکید آن

بر تداوم روند صلح، کلیدی و تعیین کننده بود.

نتانياهو از بعد ديگري نيز تحت فشار بود. طرد مذاكرات و عدم تحقق يك مصالحه براي حل و فصل مسئله فلسطين ممكن بود عواقب زير را در پي داشته باشد: تروريسم بنيادگرا با حمايت بنيادي از جانب عموم مردم فلسطين دوباره از سرگرفته شود. اعمال تلافی جويانه اقتصادي و نظامي اسراييل، نااميدي گسترده‌اي را در کرانه غربي و غزه ايجاد کرده، در نهايت موجبات افول عرفات و سازمان آزاديبخش فلسطين توسط حماس و ساير بنيادگرايان را فراهم کند. دوره‌اي از خشونت و خشونت متقابل تا آن جا ادامه يابد که همه گزينه‌ها را از بين ببرد و اسراييل تصميم به اشغال مجدد همه غزه و کرانه باختری بگيرد و انتفاضه، مجدداً در سرزمينهاي اشغالی آغاز شود. اما اين بار نه با سنگ، بلکه با تفنگ و بمب، که به ناچار سرکوب اسراييل و اخراج تعداد زيادي از فلسطيني‌ها به کشورهای همسايه را در پي خواهد داشت. جهان عرب حمايت خود را از انتفاضه جديد افزايش دهد. يا حتی بدتر، حکومتهاي ميانه‌رو عرب سرنگون شوند و «افراطيون» در سوريه، مصر و اردن روی کار آیند. در نهايت و در چنين شرايطی نمی توان مانع از بروز يك جنگ عمومي در خاورميانه شد که چنين جنگی می تواند از همه جنگهاي قبلي بين اعراب و اسراييل، ويرانگرتر باشد و همه دستاوردها را نابود کند.

۸۳

بدین ترتیب، مناسب‌ترین گزینه برای نتانياهو، گام نهادن در طريق روند صلح بود. با اين همه، وی از همان آغاز يك سياست انطباق سرسختانه را در سرلوحه کار خود قرار داد. نتانياهو و مشاورين وی بر اين اعتقاد بودند که «دولت نتانياهو به لحاظ مواضع سخت خود می تواند - هرگاه اراده کند - روند صلح را به توقف بکشانند و همين عامل، وی را در موقعيت مناسبی برای به انجام رساندن مذاكرات صلح قرار می دهد.» بر اين مبنا، کلید اعاده و پيشرفت روند صلح اسلو از دید نتانياهو آن بود که اعراب باور کنند - در صورتی که حکومت خود مختار فلسطين به توافقهایی به عمل آمده عمل نکند - اسراييل از گفتگو خودداری خواهد کرد.^{۳۶}

نتانياهو و اطرافيان وی عملکرد دولت کارگري در انجام مصالحه بدون «عمل متقابل» را زير سؤال می بردند. وی بر آن بود که نقص اصلی راه اسلو، توافق اسراييل در بازگرداندن زمين

به اقتدار فلسطینی پیش از وصول یک حل و فصل دایم بود. برای او، هر عقب نشینی به معنای کاهش تعداد کارتهای بازی مذاکره اسرائیل تلقی می شد. به همین دلیل، دولت نتانیاهو همه ابزارها را برای به تأخیر انداختن عقب نشینیهای قید شده در توافقهایی مختلف، شامل توافقهایی امضا شده توسط خود وی به کار گرفت و به جای آن، مذاکرات وضعیت نهایی زودرس را مورد تأکید قرار داد.^{۳۷} در واقع، در فقدان هرگونه استراتژی مناسبی، استراتژی دولت نتانیاهو در قبال روند صلح به شکل زیر درآمد: کاهش انتظارات فلسطینی ها و تضعیف عرفات، تعلیق مراحل موقتی توافقهایی اسلو و واکنشی سریع نسبت به آنچه که گفتگوهای وضعیت نهایی نامیده می شود. حال یا از طرق و کانالهای مخفی و یا یک گردهمایی به سبک کمپ دیوید در ایالات متحده.^{۳۸}

نتانیاهو بعد از پیروزی در انتخابات و در اولین فرصت، مواضع دولت متبوع خود را پیرامون روند صلح بدین گونه روشن کرد که: صلح را بر پایه توافقهایی کمپ دیوید و اجلاس مادرید دنبال می کند، به این شرط که امنیت اسرائیل تأمین شود و مهاجرت و اسکان یهودیان در اسرائیل توسعه یابد. وی مخالفت خود را با تشکیل دولت مستقل فلسطین اعلام کرد، بحث بر سر بیت المقدس را به طور کلی منتفی دانست و صلح با سوریه را بدون باز پس دادن جولان و منابع آبی آن پیشنهاد کرد.

موضع سرسختانه نتانیاهو در قبال روند صلح با تأکید بر پیوند بین «صلح» و «دموکراسی» تداوم یافت. وی گنجاندن «حقوق بشر» و «دموکراتیزه شدن» در برنامه کاری خاورمیانه را شرط تداوم روند صلح دانست و در نهایت، در ماه جولای ۱۹۹۶ در کنگره آمریکا سه رکن اصلی صلح را «امنیت»، «عمل متقابل» و «دموکراسی» دانست. اگر چه مفهوم دموکراسی چندان مهم تلقی نشده، اما دو مفهوم دیگر (امنیت و عمل متقابل)، به عنوان دو اصل اساسی دنبال گردید.^{۳۹}

۴- قرار داد الخلیل

نتانیاهو به عنوان نماینده و رهبر حزب لیکود، محصور قید و بندهایی بود که به شدت

آزادی عمل و انتخاب وی را محدود می‌کرد. راستگرایی در اسرائیل با ایده «اسرائیل بزرگ» پیوندی تنگاتنگ دارد و این ایده با اصل اساسی صلح خاورمیانه، یعنی «صلح در برابر زمین» منافات دارد. از این رو اصل کلی و اساسی مطرح شده توسط نتانیاهاو، «صلح در برابر صلح» بود که همان «عمل متقابل» را در ذهن تداعی می‌کرد. جریان راست و نتانیاهاو به شدت با تشکیل دولت مستقل فلسطین مخالف بود و به بهانه‌های امنیتی در قبال آن موضع می‌گرفت. نتانیاهاو در طول دوره نخست وزیری خود بر ابدی بودن قدس به عنوان پایتخت اسرائیل تأکید کرد و به شهرک‌سازی در آن و سایر سرزمینهای اشغالی ادامه داد. موضع انعطاف ناپذیر نتانیاهاو در قبال روند صلح، شهرک‌سازی در سرزمینهای اشغالی و بویژه در ابوغنیم (حومه قدس شرقی) و همچنین افتتاح تونلی در زیر مسجد الاقصی، زمینه اعتراضات و انتفاضه مردمی فلسطین را فراهم کرد که در نهایت، زد و خورد و خونریزی بین فلسطینی‌ها و اسرائیل به میانجی‌گری آمریکا منجر شد. به دعوت کلینتون، نتانیاهاو و عرفات در کاخ سفید همدیگر را ملاقات کردند.

این ملاقات، سرآغاز مذاکراتی بود که بنابر آن و بواسطه تلاشها و فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی و بویژه ایالات متحده، توافقنامه جابه‌جایی نیروها در الخلیل بین اسرائیل و حکومت خودگردان، در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۷ به امضا رسید. در این موافقتنامه، برای اولین بار اصل «عمل متقابل» مورد استناد قرار گرفت و در دو سند مجزا تحکیم شد. «نامه تضمین برای اسرائیل»^{۴۰} از سوی وزیر امور خارجه آمریکا و «یادداشتی برای گزارش»^{۴۱} که هر دو سند، اجرای توافقنامه را بر اصل «عمل متقابل» قرار می‌دادند و در موافقتنامه وای ریور مورد استناد قرار گرفتند.^{۴۲}

بنابر سند «یادداشت برای گزارش» در موافقتنامه الخلیل، دو طرف اسرائیل و حکومت خود مختار بر پایه اصل «عمل متقابل»، تعهداتی را می‌پذیرفتند. اسرائیل می‌پذیرفت بخش اول از عقب‌نشینی سه مرحله‌ای را آن گونه که در قرارداد اسلو ۲ آمده بود تا آخر مارس ۱۹۹۷ انجام دهد؛ زندانیان فلسطینی را آزاد کند؛ مذاکرات مربوط به موضوعات دوره انتقالی، شامل ایجاد یک فرودگاه در غزه را آغاز کند.^{۴۳} در مقابل، فلسطینی‌ها وظایف زیر را

می پذیرفتند: تکمیل پروسه بازبینی منشور ملی فلسطین؛ مقابله با ترور و جلوگیری از خشونت، ممانعت از تحریک و تبلیغات خصمانه... انتقال مظنونین و مصادره سلاحهای جنگی غیر قانونی و این که تشکیلات پلیس فلسطین مطابق موافقتنامه انتقالی اسلو (۲) خواهد بود.^{۴۴}

اگر چه بنیامین نتانیا هو با تأکید بر «اصل عمل متقابل» و همچنین «امنیت»، موضع سختی در مذاکرات الخلیل اتخاذ کرده بود، اما در نهایت، برای اولین بار در تاریخ فعالیت لیکود، آن را به پذیرش عقب نشینی از بخشی از «ارض اسرائیل» و اداری کرد. وی در ۱۹ ژانویه به هنگام ورود به واشنگتن گفت: تصمیم کابینه وی برای پیوند بین آرایش مجدد نیروها به انجام تعهدات فلسطینی ها بنا بر توافقات اسلو و توافق هبرون (الخلیل) مبتنی بر سند «یادداشت برای گزارش» یک نقطه پایان نخواهد بود. اگر آنها تعهدات خود را به انجام رسانند، شکی نیست که با جابه جایی نیروها به پیش خواهیم رفت.» به هر ترتیب، اصل عمل متقابل در یادداشت الخلیل مورد توافق نتانیا هو و عرفات و مورد تأیید آمریکا قرار گرفت و بر پایه آن این موافقتنامه امضا شد. امضای موافقتنامه الخلیل که متضمن عقب نشینی اسرائیل از ۸۰ درصد الخلیل (دومین شهر مقدس یهودیان) بود، شاید مشکل ترین تصمیمی بود که می توانست توسط یک رهبر لیکودی اسرائیل - کسی که پیش از این به شدت با چنین مصالحه ای مخالفت می کرد - اتخاذ شود. نتانیا هو برای جلب حمایت کابینه اش، تلاش زیادی کرد. هفت تن از ۱۸ وزیر علیه موافقتنامه رأی دادند و وزیر علوم، بنی بگین به نشانه اعتراض استعفا کرد، اما در نهایت، تلاش نتانیا هو به ثمر نشست و موافقتنامه الخلیل با ۸۷ رأی موافق در قبال ۱۷ رأی مخالف از تصویب کنست گذشت.

طبق موافقتنامه الخلیل، نیروهای اسرائیل، بخشهایی از الخلیل را ترک کردند، اما به خاطر پی گیری مواضع سرسختانه نتانیا هو، توافقات مربوط به ادامه روند عقب نشینی از مناطق بوج (مناطق روستایی و مناطق تجمع ارتش اسرائیل در کرانه باختری و نوار غزه، مطابق تقسیم بندی اسلو) عملاً به اجرا در نیامد و روند صلح به رکود انجامید. از یک سو، اسرائیل به نقض تعهدات از سوی حکومت خودگردان تأکید، و استدلال می کرد که به رغم

توافقها هنوز اقتدار فلسطین «حماس» را خلع سلاح نکرده است. مظنونین به ترور را که مورد درخواست اسرائیل بوده‌اند، تحویل نداده است. از سوی دیگر، در همین حال، اسرائیل خواهان گفتگو در مورد وضعیت نهایی بود، اما این بار نوبت فلسطینی‌ها بود که با تأکید بر ادامه شهرک‌سازی در قدس از شرکت در گفتگوها سرباز زنند. واقعیت این است که موضع سختگیرانه نتانیا‌هو بعد از توافقنامه الخلیل، ناشی از عدم رضایت راستگرایان بود. به گونه‌ای که حتی رافائل ایتان، رهبر حزب تسومیت و عضو کابینه دولت نتانیا‌هو تهدید کرد در صورت عقب‌نشینی از مواضعش از جمله عقب‌نشینی از الخلیل، استعفا خواهد کرد.

۵- وای‌ریور

در شرایطی که روند صلح خاورمیانه، به واسطه عملکرد اسرائیل در خودداری از خروج نیروهای آن از محدوده‌های سرزمینی مورد نظر توافقنامه و احداث شهرک‌های یهودی‌نشین با ۶۵۰۰ واحد مسکونی در ابوغنیم (حارحوما)، از سوی فلسطینی‌ها به حال تعلیق درآمد، اقدامات خشونت‌آمیز گروه‌های مسلح فلسطینی و موضع‌گیری اطرافیان راستگرای نتانیا‌هو، اسرائیل را در موضع سرسخت‌تری قرار داد. در ۶ آوریل ۱۹۹۷، مذاکرات نتانیا‌هو و کلینتون در واشنگتن به جایی نرسید. دیدار مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه آمریکا، از خاورمیانه در سپتامبر همین سال نیز نتیجه‌ای نبخشید، اما بالاخره نتانیا‌هو و عرفات با پیشنهاد آمریکا مبنی بر خروج اسرائیل از ۱۳ درصد از اراضی کرانه باختری در قبال برخی تعهدات فلسطینی‌ها، موافقت کردند و بدین وسیله مذاکرات وای‌پلاتیشن آغاز شد. اولین رایزنی‌ها در سال ۱۹۹۸ با سفر ۵ روزه تونی بلر، نخست‌وزیر انگلستان آغاز شد. به رغم استقبال سردی که از تونی بلر در اسرائیل شد، وی توانست نظر موافق طرفین اسرائیلی و فلسطینی را برای شرکت در یک کنفرانس دو روزه در لندن جلب کند. این اجلاس در روز ۱۴ مه ۱۹۹۸ در لندن آغاز شد. با این حال نتانیا‌هو حتی بعد از سفر دنیس راس (فرستاده ویژه آمریکا) بازهم به بهانه‌های امنیتی با عقب‌نشینی بیش از ۹ درصد از اراضی اشغالی، مخالفت می‌کرد و در کنفرانس چهارجانبه (عرفات، نتانیا‌هو، بلر، آلبرایت)، موفقیتی به دست نیامد. نتانیا‌هو

بعد از بازگشت به اسرائیل، اعلام کرد، طرح پیشنهادی آمریکا غیر قابل قبول است و وی در اجلاس واشنگتن که قرار بود در ۲۱ اردیبهشت برگزار شود، شرکت نخواهد کرد.

در واقع، دلیل اصلی عدم پذیرش طرح مورد نظر آمریکا (عقب نشینی ۱۳ درصد اسرائیل) از سوی نتانیاهو، کابینه راستگرای افراطی وی بود. بویژه بعد از استعفای دیوید لوی (وزیر امور خارجه از حزب میانه روی گیشر) این کابینه، افراطی تر شده بود. راستگرایان اسرائیل، بویژه در کابینه، به شدت مخالف عقب نشینی اسرائیل، حتی به همان مقیاس ۹ درصد بودند. حتی شارون عقب نشینی بیش از ۶ درصد را غیر قابل قبول می دانست. وزرای راستگرای اسرائیل به راحتی می توانستند نتانیاهو را برای احراز یک موضع سرسختانه و امتناع گرایانه در قبال روند صلح و گفتگوهای وای ریور، تحت نفوذ قرار دهند، چرا که می توانستند نتانیاهو را با خطر سقوط کابینه روبه رو کنند. براین مبنا، راستگرایان حتی پیش از سفر نتانیاهو به واشنگتن، برای مذاکرات وای پلانتیشن، نگرانی خود را از عقب نشینی احتمالی نتانیاهو ابراز کردند و وی را در صورت عقب نشینی از مواضع راستگرایانه اش، تهدید به سقوط نمودند.

به هر ترتیب، اعلام امتناع نتانیاهو از شرکت در نشست واشنگتن، آمریکا را واداشت تا اقدام به تهدید کناره گیری از مذاکرات کند. نتانیاهو به ناچار سفری پنج روزه به آمریکا را آغاز کرد و در سپتامبر ۱۹۹۸، در کاخ سفید با عرفات ملاقات کرد. در ۲۹ سپتامبر، عرفات با فرمول پیشنهادی اسرائیل برای خروج از کرانه باختری (۲+۱۰) موافقت کرد و بدین ترتیب، زمینه برای نشست وای ریور فراهم گردید.

قرارداد وای ریور در اکتبر ۱۹۹۸ و در کاخ سفید توسط عرفات و نتانیاهو به امضا رسید. طبق این موافقتنامه، اسرائیل باید از ۱۳ درصد از سرزمینهای اشغالی خارج می شد و با افتتاح فرودگاه و گذرگاه امن و آزادی ۷۵۰ اسیر فلسطینی موافقت می کرد. در مقابل، حکومت خودگردان به الزامات امنیتی خود در برابر رژیم صهیونیستی پایبند مانده، منشور ملی فلسطین را تعدیل می نمود.

نتانیاهو زمانی حاضر به امضای موافقتنامه شد که توانست برخی تضمینهای لازم را از

ایالات متحده بگیرد. به نحوی که پس از وای ریور، ایالات متحده طی یک توافقنامه، متعهد به افزایش توان دفاعی و بازدارندگی اسرائیل شد و همچنین، اتحاد استراتژیکی را که طی دوران ریگان بین دو کشور امضا شده بود ترفیع داد. به علاوه، ایالات متحده موافقت کرد که هزینه های خروج نیروهای اسرائیل را به عهده گیرد. که شامل پرداخت هزینه جاده های انشعابی و زیر سازی مربوط به شهرکهایی است که زمانی «غیر قانونی»، سپس «مانعی برای صلح» و در نهایت، «عاملی پیچیده» در روند صلح فرض شده است.^{۴۵}

۸۹

برای نتانیاهو قرارداد وای ریور، پلی بود بین شکاف میان مخالفت عمومی او با روند صلح اسلو و تلاش حزب کارگر برای پیشبرد آن. در واقع، با سازشهایی که در وای ریور به عمل آمد، توافقنامه اسلو ۱۹۹۳ به اندازه کافی با طرز فکر نتانیاهو منطبق گردید که او را قادر کرد تا در ملاعام از یاسر عرفات به عنوان «شریک گفتگوی خود» یاد کند و حتی در میان حامیان و منتقدین خود این گونه مباهات کند که «ما بسیاری از سوراخهای پنیر سوئیسی اسلورا بستیم». اما در واقع، ایده اسرائیل بزرگ با این موافقتنامه به خاک سپرده شد و اصل زمین برای صلح، توسط همگان پذیرفته شد.^{۴۶}

در مورد فلسطینی ها، از جمله اهداف نتانیاهو، تضعیف موقعیت عرفات در روند مذاکرات و به ویژه قانع کردن آمریکا به واگذاری مسئولیت روند صلح به عهده حکومت خودگردان و وارد آوردن فشار به آن برای مصالحه بیشتر بود. و بواسطه وای ریور، نتانیاهو و اطرافیانش بر این باور بودند که توانسته اند عرفات را در موضعی دفاعی قرار دهند و واقعیت نیز چیزی جز این نبود.

اصل غالب در موافقتنامه وای ریور، «امنیت و عمل متقابل» است. مفهومی تک بعدی که به خاطر نگرانیهای اسرائیل به کار گرفته شده است. بخش مربوط به امنیت، حدود ۶۰ درصد از موافقتنامه را به خود اختصاص داده است. در حالی که باقی آن عقب نشینی بیشتر (که خود مرتبط با نیازهای امنیتی اسرائیل است) و موضوعات حل نشده دوره انتقالی را در بر گرفته است، شامل تعهدات اسرائیل نسبت به گفتگو در مورد عبور و مرور امن بین کرانه غربی و غزه و همچنین گشایش گذرگاه غزه و در نهایت یک بندر می شود. و در پایان نیز

بخشهایی جزئی مربوط به وضعیت نهایی و «اقدامات یکجانبه» آمده است.^{۴۷} موافقتنامه‌ی وای ریور در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۹۸ به تصویب پارلمان اسرائیل رسید و بخشهایی از مفاد آن از قبیل عقب نشینی از حدود ۲ درصد از اراضی اشغالی کرانه باختری و اجازه‌ی احداث فرودگاه بین‌المللی در غزه از سوی اسرائیل و لغو منشور فلسطین در تاریخ ۱۴ دسامبر با حضور بیل کلینتون در غزه از سوی حکومت خودگردان به اجراء آمد. دیدار کلینتون از غزه و سخنان وی در جلسه شورای ملی فلسطین بسیار مهم ارزیابی شد؛ چرا که این دیدار، فلسطینی‌ها را تقریباً در موضع سیاسی برابری با اسرائیلی‌ها قرارداد و روابط جدید یاسر عرفات با ایالات متحده را تضمین کرد. هرچند آمریکا تعهد خود به حفظ امنیت اسرائیل را حفظ کرده، اما حمایت از حرکت فلسطینی‌ها به سمت استقلال، نوعی موازنه نسبی ایجاد کرده است.

کلینتون در سخنرانی خود از «حقوق مشروع» و «فرصت برای ترسیم یک آتیه با ویژگیهای تازه برای فلسطین» در سرزمین خودشان» صحبت کرد و از آنها با عنوان «دوستان آینده خود» نام برد و اعلام کرد «فلسطینی‌ها باید حق اسرائیل و مردم آن را برای یک زندگی بی‌خطر و با امنیت برای فردا و همیشه بپذیرند و اسرائیل باید حق فلسطینی‌ها را برای تحقق زندگی آزاد امروز، فردا و برای همیشه بپذیرد» این سخنان، راه‌گشای تحقق استقلال فلسطینی‌ها تحت نام دولت در آینده تلقی شد.

به هر ترتیب، قرارداد وای ریور پس از اجرا در آمدن بخشهایی از مفاد آن، از جمله خروج نیروهای اسرائیلی از ۷ درصد از کرانه باختری و آزادی ۲۵۰ تن از زندانیان عادی، به بهانه عدم پایبندی حکومت خودگردان به تعهدات خود از سوی اسرائیل، متوقف ماند. نتانیاهو از اجرای مراحل دوم و سوم قرارداد وای ریور خودداری کرد و همه چیز را به بعد از انتخابات ۱۷ مه ۱۹۹۹ موکول کرد.

مذاکرات وای ریور در شرایطی پیش رفت و منجر به یک توافقنامه شد که جناح راست اسرائیل در وضعیت خاصی قرار گرفته بود. ائتلاف لیکود، مرکب از احزابی چون گیشر و تسومیت بود که توسط احزابی تندرو مثل شاس، مفدال، راه سوم و اسرائیل بعلیا و یهودیت

هتورا از بیرون حمایت می شد. مشخصه بارز و تعیین کننده این ائتلاف، اختلاف فاحش در سیاستها و مواضع احزاب مؤتلفه و تشتت و عدم انسجام در درون خود حزب لیکود بود. حاصل کار، کناره گیری دان مریدور در اعتراض به سیاستهای افراطی از سوی نتانیا هو بود. دیوید لوی، حزب خویش را از ائتلاف لیکود خارج کرد. خروج این حزب که دارای پنج نماینده در کنست بود، ضربه بزرگی بر پیکره ائتلاف پارلمانی و دولتی بود و این ائتلاف را هر چه بیشتر شکننده می کرد.

۹۱

در چنین شرایطی، فشارهای ناشی از جناح چپ اسرائیل و همچنین مجامع منطقه ای و بین المللی، نتانیا هو را قانع کرد تا به رغم تهدیدهای برخی وزرای افراطی کابینه مبنی بر کناره گیری و به سقوط کشاندن دولت نتانیا هو، در صورت عقب نشینی از مواضع خود، مذاکرات وای ریور را پیش برد. نتانیا هو ابتدا آریل شارون را که از رهبران شدیداً افراطی تلقی می شود، به پست وزارت امور خارجه منصوب کرد و وی را برای مذاکرات وای ریور به آمریکا برد تادر صورت انعقاد هر گونه موافقتنامه ای، وی را سپر حملات راستگرایان به خود کند. نتانیا هو پیش از سفر به واشنگتن، نامه ای از شائول بهلوم، وزیر راه و ترابری و از حزب مفدال، دریافت کرد که متن آن حاکی از تهدید نتانیا هو به سرنگونی در صورت عقب نشینی از مواضع اعلام شده وی بود.

به ترتیب، انتصاب آریل شارون به سمت وزیر امور خارجه و شرکت او در نشست وای ریور، اندکی از نگرانی جناح راست اسرائیل کاست و زمینه را برای تصویب موافقتنامه در کنست بعد از امضای آن فراهم کرد، اما نتوانست مانع از فروپاشی ائتلاف لیکود و انتخابات زودرس در اسرائیل شود.

امضای موافقتنامه وای ریور، خشم احزاب راست افراطی را برانگیخت و در نهایت، به رغم تصویب آن در کابینه که با حمایت نمایندگان حزب کارگر انجام گرفت، زمینه را برای سست تر شدن ائتلاف پارلمانی لیکود فراهم آورد. به دنبال آن، حزب کارگر اسرائیل با استفاده از فرصت، طرح انتخابات زودرس را به مجلس داد که مورد تصویب قرار گرفت. مذاکرات و تلاشهای نتانیا هو برای اعاده ائتلاف به جایی نرسید و دعوت او برای تشکیل دولت

ائتلافی ملی با موافقت حزب کارگر روبه رو نشد.

نتانیاهاو سعی کرد با به تعلیق درآوردن اجرای قرارداد وای ریور، جناح افراطی ائتلاف خود را راضی کند تا دست از اقدامات خود برای ساقط کردن وی بردارند و در کنست، رأی اعتماد لازم را تأمین کنند تا طرح انتخابات زودرس به شکست منتهی شود. اما در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۸، نتانیاهاو طی سخنرانی خود در کنست موافقت خود را با طرح انتخابات زودرس اعلام کرد و متعاقب آن، این طرح با اکثریت آرای نمایندگان در شور اول تصویب شد. در این شرایط، نتانیاهاو که از یک سو به علت به تعلیق درآوردن و مشروط کردن اجرای موافقتنامه، مورد انتقاد ایالات متحده و برخی مجامع داخلی بود و از سوی دیگر در یک وضعیت فروپاشی ائتلافی - که زمینه پیروزی وی در سال ۱۹۹۶ و تداوم نخست وزیری وی را فراهم کرده بود - قرار داشت، به شدت مواضع خود افزود و با سردادن شعارهای افراطی، سعی در جلب نظر احزاب راستگرا برای انتخابات زودرس نمود اما وضعیت، دگرگون شده بود. دان مریدور، وزیر دارایی سابق کابینه نتانیاهاو ورونی میلر، شهردار سابق، که هر دو از اعضای میانه رو حزب لیکود بودند، حزب جدید «میانه رو» را پایه گذاری کرده، قصد شرکت جداگانه در انتخابات را داشتند. این، در حالی بود که حزب گیشر پیش از این به رهبری دیویدلوی از ائتلاف راست خارج شده بود. در داخل حزب لیکود، جنگ قدرت و انشعابات بالا گرفته بود. رقیبان قدرتمندی سربلند کرده، داعیه رهبری حزب را داشتند. بنیامین بگین، پسر مناخیم بگین و وزیر سابق علوم در کابینه نتانیاهاو از حزب کناره گیری کرده، در صدد تشکیل حزب جدید «حروت»، برای شرکت در عرصه مبارزات انتخاباتی بود. با این همه هنوز نتانیاهاو از پیروزی ناامید نشده بود و از مواضع خود عقب نشینی نکرده بود، اما انتخاباتی که در ۱۷ مه ۱۹۹۹ برگزار شد، در شرایط رویگردانی احزاب راست افراطی از نتانیاهاو و تضعیف ائتلاف لیکود، منجر به پیروزی ایهود باراک از حزب کارگر شد.

روند صلح خاورمیانه در پی تحولات ساختاری نظام بین الملل و هنگامی آغاز شد که دولت دست راستی اسحاق رابین به لحاظ نیاز مالی شدید به آمریکا نتوانست مانع از آن شود. مواضع سرسختانه اسحاق شامیر که خود ناشی از خاستگاه حزبی - ایدئولوژیک راستگرایانه و

فشار جریان راست اسراییل بود نیز نتوانست مانع از پیشرفت این روند در دوران نخست وزیری اسحاق رابین و شیمون پرز شود. در دوران حکومت دولت کارگری، اصل زمین در برابر صلح به عنوان اساس مذاکرات پذیرفته شد و گفتگوها پیش رفت. اما نتانیاهاو که از یک سو وارث تعهدات اسلو بود و همچنین به لحاظ نیازها و منافع سیاسی - امنیتی و اقتصادی اسراییل چاره ای جز پذیرش روند صلح نمی دید، قدم در این راه گذاشت. گرایش نتانیاهاو به روند صلح به رغم مواضع سرسختانه وی، با مخالفت و مقاومت جریان راست اسراییل - که قدرت پارلمانی و کابینه ای نتانیاهاو به آن تکیه داشت - مواجه شد. هرگاه نتانیاهاو به تعدیل مواضع سرسختانه خود پرداخت از سوی راستگرایان تحت فشار قرار گرفت و بناچار به منظور حفظ موقعیت خود بر شدت سیاستهایش افزود. اصرار نتانیاهاو بر پذیرش خواسته های محیط عملیاتی سیاست خارجی اسراییل، بویژه خواسته های محیط بین المللی و منطقه ای در نهایت، موجبات سرنگونی دولتش را توسط جریان راست اسراییل فراهم کرد. نتانیاهاو در تلاش برای حفظ خود در رأس قدرت و کاستن از فشار جریان راست به مواضع سرسختانه خود افزود، اما جریان راست، دیگر تاب تحمل دولت وی را نداشت و در نهایت، در پی برگزاری انتخابات ۱۷ مه ۱۹۹۹، موجبات سقوط دولت وی را فراهم آورد.

نتیجه

ویژگیهای جامعه اسراییل و سیاست خارجی آن، همخوانی قابل انکابی با دیدگاه نظری و الگوی رفتاری انطباق تهاجمی (سرسختانه) دارد. بر این مبنا می توان نقش عوامل مختلف، و از جمله، جریان راست اسراییل را در جهت گیری سیاست خارجی آن، بررسی و تبیین کرد. سیر تکوین، تاریخ تحول، و مشخصه های جامعه اسراییل، حکایت از نیاز و تلاش فوق العاده آن جهت سازگار کردن محیط با خواسته ها و ویژگیهای خاص خود را دارد. اسراییل، تقریباً همه شرایط لازم را برای یک انطباق تهاجمی دارد و تاریخ سیاست خارجی آن مشحون از این شیوه رفتاری است. مواضع و عملکرد بنیامین نتانیاهاو در قبال روند صلح خاورمیانه و نقشی که جریان راست اسراییل در اتخاذ آن ایفا کرد، مصداق چنین رفتاری است.

نتانیاهو، زمانی زمام امور را در اسرائیل به دست گرفت که به واسطه روند صلح و توافقهای اسلو، و ارث تعهداتی شده بود که با مبانی فکری-ایدئولوژیک و خاستگاه حزبی-سیاسی آن سازگار نبود. در همین حال، وی از سوی ایالات متحده و به لحاظ شرایط و الزامهای منطقه ای برای پیشبرد روند صلح، تحت فشار بود، اما روند صلح و تعهدات اسلو، -بویژه اصل بنیادین «صلح در برابر زمین»- برای جریان راست اسرائیل قابل قبول نبود.

نتانیاهو از سران جریان راست و رهبر حزب راستگرای لیکود بود. وی با حمایت و ائتلاف جریان راست در انتخابات نخست وزیری به پیروزی رسیده و کابینه خود را تشکیل داده بود. به گونه ای که کابینه وی یکی از راستگراترین کابینه های تاریخ اسرائیل گردید. بنابراین، وی نه فقط به لحاظ مبانی فکری-ایدئولوژیک شخصی خود، بلکه به لحاظ وابستگیها و تعهداتی که در قبال جریان راست اسرائیل داشت در بند موازین و خواسته های این جریان و بویژه کابینه افراطی خود بود. از این رو مواضع تهاجمی و سرسختانه نتانیاهو در قبال روند صلح، تحت تأثیر جریان راست، شکل گرفت و هرگاه نتانیاهو به لحاظ فشارهای محیط خارجی از سختی مواضع و سیاستهای خود می کاست، با مخالفت و کارشکنی جریان راست مواجه می شد. نتانیاهو تحت فشارهای خارجی موافقتنامه های الخلیل و وای ریور را امضا کرد و تحت فشار جریان راست، از اجرای تعهدات پذیرفته شده خودداری کرد.

سیاستهای خارجی نتانیاهو در قبال روند صلح، نه فقط تداعی گر یک رفتار تهاجمی (سرسختانه) بود، بلکه به لحاظ فشارهای دوگانه و متضاد داخلی (راستگرایان)، و خارجی، به سیاستی دوگانه و متناقض تبدیل شد. اما سیاست انطباق تهاجمی، مختص دولت نتانیاهو نبوده است. اکثر حکومتهای جانشین در اسرائیل، به لحاظ شرایط و ویژگیهای خاص این جامعه، رفتار تهاجمی را بهترین گزینه سیاست و رفتار خارجی خود یافته و بر این مبنا عمل نموده اند. در این وادی، جریان راست اسرائیل، به لحاظ مبانی فکری-ایدئولوژیک و همچنین سهمی که در سیاست، قدرت و در کل جامعه اسرائیل داشته است، تأثیری مستمر بر هدایت سردمداران این رژیم به اتخاذ رفتار تهاجمی داشته است. حتی می توان گفت: هرگاه در اسرائیل جریان راست قدرت را به دست گیرد، سیاست خارجی این رژیم بار تهاجمی تر و

سرسختانه تری، بویژه در قبال مسئله فلسطین و روند صلح خاورمیانه، به خود خواهد گرفت و هرگاه جریان چپ بر سر کار بیاید از بار تهاجمی و سرسخت سیاست خارجی اسرائیل کاسته شده، روند صلح با تلاش و شتاب بیشتری دنبال خواهد شد. بنابراین، طبیعی است که بازیگران منطقه ای و غیر منطقه ای مخالف روند صلح، خواهان روی کار آمدن جریان راست در اسرائیل بوده و از روی کار آمدن جریان چپ ناخشنود باشند و بالعکس، موافقین روند صلح، خواهان آن هستند که زمام امور اسرائیل در دست جریان چپ باشد نه جریان راست. این گزاره، معنای دیگری نیز دارد و آن این که، هرگاه جریان راست در اسرائیل به قدرت برسد و به واسطه آن بار تهاجمی سیاست خارجی این رژیم افزایش یابد، کشورهای عرب موافق روند صلح، گرایش بیشتری به ایجاد انسجام در بین خود و همچنین جذب و تحبیب کشورهای مخالف این روند، از جمله ایران و سوریه، خواهند یافت. در مقابل، در صورت روی کار آمدن جریان چپ و شتاب گرفتن روند صلح، از این انسجام کاسته شده، کشورهای عرب منطقه در پی منافع فردی خود از یکدیگر دور خواهند شد. در این حالت، زمینه برای ایجاد تنش و بحران در بین موافقین و مخالفین منطقه ای روند صلح خاورمیانه مهیاتر خواهد بود.

پاورقی ها:

1. The Adaptation of National Societies.
 2. The Interansigent Adaptation.
 3. James N.Rosenau, *The Scientific Study of Foreign Policy*, NewYork: Nichols Publishing Company: 1979, pp. 501 - 534.
 4. Ibid. 504
 5. The Acquiescent adaptation.
 6. The Promotive adaptation.
 7. The Preservative adaptation.
 8. Ibid. pp. 505 - 506.
 9. Ibid. pp. 513 - 518.
- ۱۰ - در این زمینه نگاه کنید به:
- Samuel J.Roberts, *Survival of Hegemony ? Fondations of Israel Foreign Policy*, (the John Hopkins university press, 1973).
- حمید احمدی، ریشه های بحران در خاورمیانه، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹.
- ۱۱ - از جمله بنگرید به:
- Bernard Reich, *Israel Land of Tradition and Conflict*, London and Sydney: Westview Press, 1985.
- ۱۲ - در مورد نظام اعتقادی و نقش صهیونیسم نگاه کنید به:
- Walter, Laqueur, *A History of Zionism*, London: Weidngid and Nicolson, 1972.
- Opira, Seliktar, *New Zionism and The Foreign Policy System of Israel*, Great Britain:Southern Illinois University Press, 1986.
- ۱۳ - در زمینه نظام اجتماعی اسرائیل از جمله بنگرید به:
- Michael Wolffsohn, *Isrreal polity society and Economy*, U.S: Humanities Press Intrenational, Inc, Atlantic Highland, 1991.
- Uri, Davis, *Israel An Apparthid state*, London and New Jersey: Zed Book itd , 1987.
- ۱۴ - در مورد دموکراسی غیر لیبرال بنگرید به:
- Fareed Zakaria, "The Rise of Illiberal Democracy", *Foreign Affairs*, Vol.76, No. 6, (Nov/Dec 1997).
- ۱۵ - در مورد شرایط سیاسی امنیتی و نقش نظامیان در اسرائیل نگاه کنید به:
- موسسه مطالعات فلسطین، سیاست و حکومت در رژیم صهیونیستی، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نو، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- سعیده لطیفیان، «سیاست امنیت ملی اسرائیل: فرضیه ها و تحلیلها، فصلنامه خاورمیانه، سال ششم، شماره یک، بهار ۱۳۷۸.
16. Avi Shlim, "Prelude to the Accord: Likud, Labor, and the Palestinians", *Journal of Palestine studies* XXIII, no. 2Winter 1994, p. 8.
17. Ibid, p.7.

18. John King. *Handshake in Washington*, U.K: Ilhaca Press, Limited, 1994, pp, 59-60.
19. Ibid. P.67.
20. Yuval Neeman
21. Ibid. 68.
22. Ibid. 69.
23. Terje Roed Larsen.
24. Douglas Feith, "A Stategy for Israel". *Company*, September, 1997.p.22.
25. Samsul Islam, Md, " Change of Government in Israel and the Middle East Peace Process", *Blls Journal* , Vol.17, No,1996. pp, 630-632.
26. Ehud Sprinzak, " Netanyahu's Safety Belt, *foreign Affairs*, Vol.77. No.H, July, August 1988, pp.18.
27. Janathan Marucus, "Toward a fregmented Policy? The Peace Process, and the 1996 General Election". *The Washington Quarterly*, Aatumn. 1996, p. 19.
28. Jenab Tutunji and Kamel Khaldi, "A Binational State in Palestine: The national choice for Palestine and the moral choice for Israeli's", *International Affairs*, Vol. 73, No.1 (1977), p. 31.
29. Jerome Slater, "Netanyahu, A Palestinian State, and Israel: Security Reassessed", *Political Science Quarterly*, Vol.112, No.4,(1977-1988),p.679.
30. Janatan Marcus, op.cit, p. 22.
31. Ibid., p. 26.
32. Time, May 20, 1996, p. 31.
33. Neill Lochery, "Israel's Political Houdini", *The World To day*", May 1988, p. 125.
34. Adam, Carfinkle, "Israel and Palestine: A Precarious Partenership", *The Washington Quarterly*, summer 1997, pp. 8-9.
35. Alexei Tchistiakov. "The Middle East Peace Process: its New Dynamics and New Quality", *International Affairs*, 11, 1994, p. 48.
36. Douglas Feith, Ibid. pp. 23-25.
37. Azmi Bishara, " 4 May 1999 and Palestinian Statehood: To Declare or Not Declare", *Jouurnal of Palestine Studies XXVII*, No. 2 Winter 1999, p. 7.
38. Neil Lochery, Ibid, p.126.
39. Ibid. p. 25.
40. Letter of Assurance to Israel
41. Note for Record.
42. Naseer Aruri. "The Way Memorandum: Netanyahu's Oslo and Unriciprocal Reciprociy", *Journal of Palestine Studies*, p.19.
43. Near East Report, Jaunuary, 12,1988,p. 2.
44. Near East Report, January, 26, 1988.
45. Naseer Aruri. Ibid., p.17.

46. Ibid. p. 18.

47. Ibid. p. 18.

48. "The World will Never Be The Same Again", *The Jerusalem Report*, January, 4, 1999, p.

49. "The Price of Survival", *The Jerusalem Report*, January, 1991, P.56.

